

## پسوندهای تحبیبی فارسی در دوره اسلامی (۵)

علی اشرف صادقی

۱۳. پسوند «ه» (= -a/e)

این پسوند دنبالهٔ پسوند تحبیبی -ag- فارسی میانه است، اما نکته‌ای که دربارهٔ ارتباط این پسوند با پسوند -ak- باید یادآوری کرد این است که پسوند -ak- نیز به احتمال قوی در دورهٔ میانه در کنار -ag- وجود داشته است. گواه این مدعا وجود نام‌هایی است که مربوط به آن دوره است و در کتاب‌های دورهٔ اسلامی تنها با -ak- ضبط شده‌اند، مانند مزدک و دینک، همسر یزدگرد دوم که بعد از او در فاصلهٔ سال‌های ۴۵۷ تا ۴۵۹ نایب‌السلطنه بود، بابک پدر اردشیر ساسانی، روشنک نام دختر داریوش سوم، شهرک نام یک ایرانی که یکی از اصحاب عثمان در جنگ ریشهر او را به قتل رساند (← بخش اول این مقالات در شمارهٔ ۱۳ همین مجله)، بُختک نام پدر بزرگمهر، شهرک نام مرزبان فارس در آغاز فتوحات عرب (← شمارهٔ ۱۳ مجله)، ماهک نام سپهبد یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی (← شمارهٔ ۱۳ مجله)، مروک (یا به احتمال کمتر مردک) (← شمارهٔ ۱۳ مجله)، یزدک، و برخی نام‌های دیگر. پسوند هیچ‌یک از این نام‌ها در متون عربی به صورت  $\text{حج } \text{ā}$ - ضبط نشده است. البته، چنان‌که خواهیم دید، پاره‌ای از آن‌ها مانند یزده در دورهٔ اسلامی وجود دارد که از yazdag گرفته شده‌اند. از سوی دیگر، چنان‌که می‌دانیم، صامت پایانی کلمات بندگ، نامگ، خانگ، خایگ و جز آن‌ها در فارسی افتاده است. آنچه در حال حاضر می‌توان گفت این است که از کلماتی که در آن دوره، یعنی در اواخر دورهٔ ساسانی، بسیط تلقی می‌شده‌اند، مانند کلمات بالا (بندگ، ...)،  $\text{g}$  پایانی افتاده است، هم‌چنان‌که  $\text{g}$  بعد از مصوت‌های  $\text{ā}$ ،  $\text{ī}$ ،  $\text{ū}$  و  $\text{ō}$  از کلمات دانگ، رهیگ، راسوگ (rāsūg)، سوگ (sōg) نیز در فارسی افتاده است، اما در این پسوند در اواخر دورهٔ ساسانی هر دو گونهٔ آن، یعنی -ag- و -ak-، در کنار هم وجود داشته است. ظاهراً در گویش دری، یعنی

فارسی گفتاری، احتمالاً تحت تأثیر پهلوی اشکانی، اساساً شکل ak- رایج بوده، اما در زبان رسمی و نوشتاری بیشتر شکل ag- به کار می‌رفته است. این مطلب در مورد پسوند -ōk/-ōg نیز صادق بوده است. البته، همان‌طور که در یادداشت شماره ۱ صفحه ۸ شماره ۱۳ مجله گفته شده، در فارسی دری در برخی کلماتی که همیشه با k پایانی به کار می‌روند ندرتاً در بعضی از گونه‌های زبان در برخی از مناطق g به کار می‌رفته است.

آنچه در زیر نقل می‌شود نام‌هایی است که به پسوند ه ختم می‌شوند. اما این کلمات ظاهراً به دو مقوله تعلق دارند. یک دسته که شکل‌های تحبیبی نام‌هایی مشخص‌اند. دسته دیگر القابی هستند که ظاهراً از نام‌های اشخاص مورد نظر گرفته نشده‌اند، بلکه کلماتی هستند که به دلایل متفاوت به عنوان لقب برای اشخاص مورد نظر به کار رفته‌اند.

#### ۱- تحبیبی‌ها

آذِه. مهران بن شنبه بن آذِه اصطخری اصفهانی (ابن ماکولا، ج ۲، ص ۴۳۵، پانویس، نقل از ابن نقطه). آذِه احتمالاً شکل تحبیبی آذین است.

اذینه. ابن اذینه (ابن شهر آشوب، ص ۱۲۹)؛ علی بن محمد بن عبدالله بن اذینه از مشایخ کلینی (افندی، ج ۴، ص ۲۱۱)؛ عمر بن محمد بن عبدالرحمن بن اذینه (همان). احتمالاً این دو نام را باید آذینه خواند که ظاهراً شکل تحبیبی آذین است. در اینجا نیز، چنان‌که می‌بینیم، آذین نام مرد است. این احتمال نیز هست که کلمه عربی و تلفظ آن «اُذینه» باشد. اسکنده. اسکنده مخنث (عبدالجلیل رازی، ص ۲۵۹). اسکنده باید شکل تحبیبی اسکندر باشد.

آشته. (ابن صابونی، ص ۱۲۵-۱۲۶، ذیل خرجانی) اشته اصفهانی (ذهبی، ص ۲۸)؛ میمون بن آستاد (پانویس: + و اشتاد) یکی از اجداد احمد بن عبدالقادر بن آشته اصفهانی (ذهبی، ص ۲۰، متن و پانویس). اشتی: منسوب به اشته، نام جد (سمعانی، ج ۱، ص ۲۵۷). عبدالرزاق ... اشتھی (محدث، ص ۴۱). اشتھی نیز ظاهراً منسوب به اشته است.

اله. ابونصر احمد بن حامد بن محمد الة الاصفهانی (قفطی ۱۳۴۷، ص ۴۰۵). ابوالرجا حامد بن محمد الة (مافرّوخی، ص ۳۳؛ آوی، ص ۱۲۵: ابوالرجا حامد محمد الة: در یکی از منابع من، که متأسفانه آن را یادداشت نکرده‌ام، آمده: الة یعنی «عقاب»). الة معلوم نیست تحبیبی است یا لقب و در صورت تحبیبی بودن، تحبیبی چه نامی است.

امکه. بهاء‌الدین حافظ عمر امکه برادر شمس‌الدین توکلی (ابن بزاز، ص ۸۰۶). امکه نیز معلوم نیست تحبیبی است یا لقب و در صورت تحبیبی بودن، از چه نامی گرفته شده است.

امیره. یا شکل فارسی امیر و نام خاص است که اساساً در نیمه غربی ایران، از مناطق مرکزی به سوی غرب، به ضمیمه گیلان و مازندران و ندرتاً در خراسان به کار می‌رفته است و یا شکل تحبیبی امیر است که به عنوان نام خاص به کار می‌رفته است. مثال‌ها: امیره بن دارای قمی (ابوالرجای قمی، ص ۶۳، ۶۴ و ۶۷)؛ امیره قباد، حاکم آستارا (روملو، چاپ سدان، ص ۲۹۳)؛ امیره حمزه خان (فومنی، ص ۱۱۷، ۱۴۰)؛ امیره جمشید بیک (تاریخ گیلان، ص ۱۸۱)؛ امیره خراسوان (= خراسبان) (محمد بن منور، ص ۱۶۵)؛ امیره بن ابراهیم صرّام (محدث، ص ۱۵)، سعد بن ... امیره ابهری (محدث، ص ۳۰)، عبدالجبار بن امیره رباطی (محدث، ص ۳۷).

اوسته. علی بن موسی اوسته (قمی، ص ۸۵، ۲۳۰، ۲۳۹). اوسته معلوم نیست تحبیبی است یا لقب و اگر تحبیبی است، تحبیبی چه نامی. شاید تحبیبی اوستاد باشد. در تاریخ قم (ص ۱۰۳) کلمه دیگری با املا «اوسته» هست که لقب عبدالله جشنفیسار دانسته شده است. اُورَمَه [ūrama]. ابوجعفر محمد بن اورمه قمی (نجاشی، ص ۲۳۱، کچوئی، ج ۳، ص ۴۰۹، ۴۱۲)، محمد بن اورمه (طوسی، ص ۱۴۳). اورمه معلوم نیست نام است یا تحبیبی.

بابانه. احمد بن علی بن ابراهیم بن بابانه (کچوئی، ج ۳، ص ۵۳، به نقل از اعلام الوری طبرسی)، حسن بن ابراهیم بن بابانه (همو، همانجا، به نقل از اکمال‌الدین صدوق). این شخص قبل از صدوق (درگذشت: ۳۸۱) و طوسی (درگذشت: ۳۸۵) می‌زیسته است. احتمالاً بابانه شکل تحبیبی بابا است و n قبل از a- تحبیبی صامت میانجی است.

بابه. احمد بن علی بن بابّه کاشانی، درگذشته در ۵۱۰ هجری، مؤلف کتاب رأس مال الندیم فی تواریخ اعیان اهل الاسلام (به کوشش سهیل زکّار، بیروت ۱۹۹۷/۱۴۱۸؛ نیز به کوشش محمد عبدالقادر خریسات، امارات، مرکز زاید، ۲۰۰۱). در فارسی میانه هم Bābak و هم Pābak به عنوان نام خاص وجود داشته است (← Gignoux 1986).

بانوجه. اسماء العشاق من سائر الناس ممن أَلّف فی حدیثه کتاب: کتاب احمد بن قتیبه و بانوَجَه (ندیم، الفهرست ۲۰۰۹، ج ۱/۲، ص ۳۲۹). در دوره ساسانی Bānūg به عنوان نام خاص به کار می‌رفته است (← Gignoux 1986). ممکن است این نام به بانوج معرّب شده باشد و پسوند -ة در آن عربی باشد. نیز ممکن است بانوجه معرّب بانوجه باشد. احتمال اینکه بانوجه معرّب Bānūgag باشد ضعیف به نظر می‌رسد.

بُرزه. ابراهیم بن بُرزه اردستانی (سمعانی، ج ۱، ص ۱۶۰): ابوالفتح عبدالجبار بن ... برزه رازی (سمعانی، تحبیر، ج ۲، ص ۳۷۷)، ابراهیم بن برزه جوهری رازی (سمعانی، تحبیر، ج ۱، ص ۴۹۶). ابن ماکولا (ج ۱، ص ۹-۲۳۸) می‌گوید عبدالجبار بن عبدالله بن ابراهیم بن بُرزه اردستانی است، اما مولد او ری است. ابن ماکولا از او حدیث شنیده است. در میان نام‌های

خاص دوره ساسانی Burz و ترکیبات آن، مانند Burz-Šābuhr، Burz-Adur، وجود دارد (← Gignoux 1986). بنابراین، بُرزه باید از Burzag\* گرفته شده باشد که شکل تحبیبی یکی از این نام‌ها است.

برکه. از عرفایی است که در نامه‌های عین‌القضاة (ج ۱، ص ۹۷، ج ۲، ص ۵۱، ۳۲۳) نام او آمده است (نیز در جامی ۱۳۷۰، ص ۴۱۹، شماره ۴۶۱). آیا این کلمه همان برکت عربی است یا فارسی نمی‌دانم.

بَزده. احمدبن محمدبن حسین بن بزده اصفهانی مَلنجی. مَلنج از توابع اصفهان است (ذهبی، ص ۶۱۲). در حاشیه ذهبی تاریخ درگذشت او ۴۳۷ هجری ذکر شده است. بزده معلوم نیست چه نامی است. احتمال اینکه مصحّف بزده باشد منتفی نیست.

بُطّه. نام چند تن اصفهانی (ابن ماکولا، ج ۱، ص ۳۳۱ و پانویس ص ۳۳۲). این نام معلوم نیست چیست. احتیاطاً ذکر شد.

بکره. حسن بن محمود بکره، شخصی است که سنگ قبر او به تاریخ ۸۵۵ هجری در یزد پیدا شده است (افشار ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۶۸۷). ظاهراً بکره شکل تحبیبی بکر است.

بله. بله یوسف (ابن بزّاز، ص ۶۰۱)؛ بله عیسی (همان، ص ۷۱۳)؛ امین‌الدین ابوالقاسم معروف به حاج بله (سفینه تبریز، ص ۶۷۸). نام این امین‌الدین ابوالقاسم در التوضیحات الرشیدیه نیز آمده است (مینوی ۱۳۵۶، ص ۳۵۸). تلفظ این کلمه «بُله» است و بُله شکل تحبیبی ابوالقاسم است (← صادقی ۱۳۸۱، ص ۲۷۷-۲۷۹). عثمان به حاج بله مؤلف رساله نزهة العشّاق، کتابت علی بن محمدبن محمد مؤدّب در یازدهم جمادی‌الاولی سال ۷۸۹ هجری (← دانش‌پژوه ۱۳۴۸، ص ۵۱۵)، فضل بن بله (آوی، ص ۷۶؛ در متن عربی محاسن: بله).

بلیزه. ابوالفتح محمدبن عبدالله بن احمد خرقی شرابی اصفهانی معروف به بلیزه، درگذشته در ۵۱۲ هجری (سمعانی، تحبیر، ج ۲، ص ۱۳۸). احتمالاً — ایزه در این نام پسوند تصغیر و به احتمال کمتر تحبیب است، اگر جزء اول کلمه بُل باشد، بی‌شک شکل تحبیبی ابوالفتح است. اگر این توجیه درست باشد، این نام با پسوند a- ارتباط ندارد.

بُته. ابوالقاسم ایوب بن سلیمان بن داود بن بُته رازی (ابن ماکولا، ج ۱، ص ۱۸۳). بُته معلوم نیست چه نامی است.

بویه. ابراهیم بن بویه بن کوفی، اهل جروآن [اصفهان] (ابوالشیخ ۱۴۰۸/۱۹۸۸، ج ۲، ص ۳۳۸؛ ابن ماکولا، ج ۱، ص ۳۷۰). بویه معلوم نیست چه نامی است. ابن ماکولا ذیل نام ابوعلی حسن بن محمدبن حسین بن یزید اشعری اصفهانی می‌گوید لقب حسین بن یزید بویه است و بویه کنیز زیبایی بوده که [حسین] او را به مهدی [خلیفه] بخشیده بوده است (ابن ماکولا، ج

۱، ص ۳۷۰). مسلماً این بوبه با بوبه پدر ابراهیم مذکور در بالا ارتباط ندارد. بوبه و پوپه در فارسی به معنی «هدهد» است.

بوشره. احمد بوشره (محمد بن منور، ص ۲۱۷، ۲۱۸). بوشره معلوم نیست چه کلمه‌ای است. بونه. ولید بن ابان بن بونه اصفهانی (ابن ماکولا، ج ۱، ص ۳۷۱). بونه معلوم نیست چه نامی است.

بهاره. عبدالسلام بن نصر بن بهار یا بهاره معبر (ذهبی، ص ۶۴۹).  
بیسه. نام خاص (ابونعیم، ج ۲، ص ۱۰۸). بیسه معلوم نیست چه نامی است. آیا با بی بی ارتباط دارد؟

تافه. ابوالنصر محمد بن حسین بن رواد بن تافه سمرقندی و ابوالقاسم فضل بن محمد معروف به تافه اصفهانی (ابن ماکولا، ج ۱، ص ۴۹۰). تافه اگر عربی نباشد، معلوم نیست چه نامی است. تافه در عربی به معنی «چیز کوچک و ناچیز و بی‌اهمیت» است.

ترسه. احمد بن ترسه جرجانی (سهمی، ص ۲۵). ترسه معلوم نیست چه نامی است.  
ترکه. ترکه محمود (ابن بزاز، ص ۲۳۲). ترکه بن ... سجستانی و او پدر قابوس بن ترکه است (ابن ماکولا، ج ۱، ص ۲۳۴). محمد بن احمد بن محمد بن عبدالله صفیر اصفهانی معروف به ترکه (سمعی، ج ۲، ص ۷۷). ترکه ظاهراً از ترک گرفته شده است. ترکه نام خاندانی اصفهانی بوده که اصل آن‌ها از خجند بوده و معروف‌ترین فرد آن افضل الدین صدر ترکه است. دیگری صاین الدین ترکه درگذشته در ۸۳۰ هجری شارح فصوص الحکم ابن عربی است.

تغره. ابن تغره قمی (قمی ۱۳۸۵، ص ۲۷۵). تغره معلوم نیست چه نامی است.  
توبه. جعفر بن توبه استرآبادی (سهمی، شماره ۱۰۸۷). احمد بن محمد بن فرج بن فروخ قزوینی معروف به توبه (محدث، ص ۱۰). توبه معلوم نیست چه نامی است.

جعه. جعه قمارباز (عبدالجلیل رازی، ص ۵۰۶؛ مقایسه شود با حفه در ص ۳۷۲ و ۵۹۲).  
جله. ابوالوفاء محمد بن فضل ... بن جلّه (انساب سمعی، چاپ عکسی مارگلیو، برگ ۵۵۲ الف: حله) ناینجی (= نایینی). جلّه معلوم نیست چه نامی است، عربی است یا فارسی.

جمشاده. احمد جمشاده اهل ری (عبدالجلیل رازی، ص ۱۲۸). ظاهراً مرکب از جمشاد (امالّه معکوس جمشید) + ه یا از جم + شاد + ه و این توجیه به نظر من مرجح است.

جنزه. یزید بن عمر بن جنزه مدائنی (ابن ماکولا، ج ۲، ص ۴۰؛ ذهبی، ص ۱۳۴). آیا این نام معرب گنزه (= گنجه) محل آذرگشنسب است؟

جوله. احمدبن علی جیرانی، از احمدبن علی جوله حدیث نقل کرده و اسماعیل بن محمدبن فضل اصفهانی از او حدیث روایت کرده است (ابن ماکولا، ج ۲، ص ۲۴۸). جیران از روستاهای اصفهان است. محمدبن علی بن جوله ابهری (سمعانی، تحبیر، ج ۲، ص ۲۰۳). عبدالله بن احمدبن جوله، شیخ رئیس ثقفی؛ ابوالقاسم علی بن محمدبن احمدبن جوله، از این منده حدیث شنیده است؛ ابوبکر محمدبن علی بن جوله از ابوعبدالله جرجانی و دیگران حدیث نقل کرده است (ذهبی، ص ۲۷۴). جوله معلوم نیست چه نامی است. آیا شکل تحبیبی جولاهه است؟

جیزه. احمدبن حسن بن جیزه، شیخ رازی (ابن ماکولا، ج ۲، ص ۵۷۷). جیزه نام جدّ احمدبن حسن بن جیزه رازی جیزی (همان، ص ۲۲۵، پانویس). جیزه معلوم نیست چه نامی است.

چُکله. ابوالعزیز هاشم چکله (آوی، ص ۱۲۵؛ ماخرّوخی، ص ۳۳؛ ابوالعزیز ابوهاشم بن چکله)، ابوسعید چکله (آوی، ص ۱۲۵). مافرّوخی (ص ۳۳): محمدبن ابوسعید بن چکله. حسکه. جعفر بن حسین بن حسکه قمی، از ابن بابویه روایت کرده است (طوسی، ص ۱۳۱)؛ ابوالحسین جعفر بن حسن بن حسکه قمی (همان، ص ۱۵۷). حسکه مرکب از حَس، کوتاه شده حسن + ak - پسوند تحبیبی + a - پسوند تحبیبی.

حفده. ابومنصور محمدبن اسعدبن محمدبن حسین طوسی عطاردی معروف به حفده، اهل نیشابور که اصل او از طوس است (سمعانی، تحبیر، ج ۲، ص ۸۹). ابومنصور محمدبن اسعد حفده عطاری طوسی (ابن صابونی، ص ۳۵۳). ابن خلکان می گوید هرچه جست و جو کردم نفهمیدم چرا وی حَفده نامیده شده است. ابومنصور حفده (عبدالجلیل رازی، ص ۳۷۲، ۵۹۲). حَفد در عربی جمع حافد و به معنی «فرزند فرزندان»، «خدمتکار» و «یار» است. شاید حفده همین کلمه با پسوند مورد نظر باشد.

حَنّه. ابوبکر محمدبن ابوالقاسم بن حَنّه صوفی مقری اصفهانی (سمعانی، تحبیر، ج ۲، ص ۲۶۶). حَنّه معلوم نیست چه نامی است.

خرجه. عثمان بن احمدبن خرجه نهاوندی (یاقوت، بلدان، ج ۲، ص ۱۷۹؛ نیز ← سماعی، ذیل خرچی).

خَرشیده. محمدبن ... عبدالله بن خَرشیده تاجر (صفدی، ج ۷، ص ۲۸۸). خَرشیده مرگب است از خَرشید، تلفظ اصلی خورشید، و پسوند مورد نظر.

خره. هشفروز بن خرة بن بنیمان (ماقرّوخی، ص ۱۳۸؛ آوی، ص ۱۲۵؛ هشفروز خرة بنیمان).

خوره. ابوالمظفر شیبب ... خوره ماربانانی اصفهانی (سمعانی، تحبیر، ج ۱، ص ۳۲۳). در انساب سماعنی (چاپ عکسی مارگلیو، برگ ۴۹۹ ب): خوزه. خیره. محمدبن عبدالرحمن بن خیره طبری که در بغداد روایت حدیث می‌کرده است (ابن ماکولا، ج ۲، ص ۳۲).

دده. علی بن عبدالرحمن بن دده بیع (محدث، ص ۵۵). شاید دده مخفف داد، که جزء اول نام‌های دادبندگ، دادبرزین، دادماه و جز آن‌ها است، و پسوند مورد نظر باشد. احتمال ترکی بودن کلمه نیز منتفی نیست، صورت دیگری از دادا. دینه. نام شیخی در بغداد (ابن ماکولا، ج ۳، ص ۳۱۲، حاشیه نسخه خطی آن). ظاهراً شکل تحول‌یافته دینک فارسی میانه است.

رزمه. ابوالحسن احمدبن محمدبن رزمه قزوینی (خلیلی، ص ۲۶۱. در ص ۲۷۵: رزمه). رزمه احتمالاً شکل تحبیبی نامی است که جزء اول آن رزم است. در فارسی میانه نامی به شکل رزماد (Gignoux 1986) و رزمَد (Gignoux 2003) و نام دیگری به شکل Razmāyōd (با املا Razmāgōy) هست. ضبط رزمه به قیاس این کلمه با رزمه عربی به معنی «بقچه» است. رسته. غلام خسرو پرویز (جاحظ (منسوب به)، ص ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳). ابراهیم بن حسن رسته (یاقوت، بلدان، ذیل جروآن)، عبدالرحمن معروف به رسته (ابونعیم، ج ۱، ص ۲۵۷)، ابوالحسن عبدالرحمن بن عمر رسته (ابن ماکولا، ج ۴، ص ۷۲). در حاشیه این صفحه از ابن ماکولا آمده: در توضیح، نقل از ابن منده، به جای رسته، روستا آمده است. در همان جا گفته شده که رسته لقب عبدالرحمن است. رسته بن بطن (ابونعیم، ج ۱، ص ۳۱۶؛ برای سایر ملقبین به رسته، ← ابن ماکولا، ج ۴، ص ۷۳-۷۴). رسته اصفهانی ضریر (یاقوت، ادبا، ج ۳، شماره ۴۸۸، ص ۷، ۱۳). و بالاخره باید از احمدبن عمر بن رسته اصفهانی (قرن سوم) مؤلف الاعلاق النفیسه نام برد. چنان‌که می‌بینیم، در اینجا رسته لقب عده‌ای عمدتاً اصفهانی است، نه نام تحبیبی آن‌ها که از نام آن‌ها گرفته شده باشد. رسته بی شک دراصل یک نام تحبیبی بوده است که برعکس نظر یوستی (Justi, S. 202)، که آن را مأخوذ از urusta به معنی «رویدن» گرفته، باید شکل تحبیبی رستم باشد. رستان (← بخش چهارم این مقالات در شماره ۱۶ مجله، ص ۱۴) نیز باید شکل تحبیبی رستم باشد.

روذه. عبدالله بن احمدبن روذه قزوینی (محدث، ص ۴۴). بر روی یک مهر از دوره ساسانی نامی به شکل Rōdag آمده است (← Gignoux 1986). روذه باید مشتق از این نام باشد. ژینیو رودگ را احتمالاً مأخوذ از \*rauta-ka به معنی «رودخانه» می‌داند، اما بیشتر احتمال دارد از

رود rōd به معنی «فرزند» گرفته شده باشد که ظاهراً در نوشته‌های موجود فارسی میانه به کار نرفته است.

رساوه / وشاره. احمدبن وشاره (محدث، ص ۷۸). در صفحه ۷۹ محدث این نام به شکل رساوه ضبط شده است: احمدبن رساوه. معنی و ساخت این نام معلوم نیست. بعید است پسوند آن پسوند تحبیبی باشد. وشاره نام دهی از بخش دستجرد شهرستان قم است. ریژه. ابوبکر محمدبن عبدالله بن ریژه تانی اصفهانی. تانی مشتق از تنایه به معنی «دهقنه» است (ابن ماکولا، ج ۴، ص ۱۷۵؛ سمعانی، ج ۳، ص ۸؛ ذهبی، ج ۱، ص ۳۲۹؛ سمعانی، تحبیر، ج ۲، ص ۳۶۸، ۳۸۶؛ مافروخی، ص ۲۹؛ آوی، ص ۱۲۲). احتمالاً این نام صورت دیگری از ریدک باشد که در این صورت تحبیبی به شمار نمی آید.

زره. فرج بن زره (مافروخی ۳۴؛ آوی، ص ۱۲۶). نسخه انجمن آسیایی همایونی بریتانیا: زره پس ظاهراً با zereh ارتباط ندارد (Browne 1901, p. 683).

زله. علی بن محمدبن علی زله جوینی (صفدی، ج ۷، ص ۲۱۴). زله معلوم نیست چه نامی است. شاید تلفظ این نام «زله» باشد (← زیله).

زیله. ابومنصور حسین بن محمدبن عمر بن زیله اصفهانی شاگرد ابن سینا. در مافروخی (ص ۳۴) این نام به درستی ضبط شده، اما در ترجمه فارسی آن (آوی، ص ۱۲۶) به غلط دیله ضبط شده است. معنی این نام روشن نیست. آیا با زیل، صورت دیگر دل در شیرزیل ارتباط دارد؟ در این صورت می توان آن را شکل تحبیبی شیرزیل دانست. زله مذکور در بالا نیز شاید با این نام ارتباط داشته باشد.

سته. ابوبکر احمدبن محمدبن احمدبن سته اصفهانی (ذهبی، ص ۳۸۹). شاید جزء اول این نام صورتی از سخت باشد. نیز ← به همین عنوان در بخش بعدی این مقاله. سخت به عنوان نام در دوره ساسانی کاربرد داشته است (Gignoux 2003). در گویش قدیم اصفهان واج /x/ «خ» به شکل /h/ «ه» تلفظ می شده است.

سرخه (سرخه، سهره). نام پسر افراسیاب (مجله التواریخ و القصص، ص ۴۶. در ثعالی، ص ۲۱۷، این نام با املاي سرخه و در تاریخ بلعی، ص ۵۹۹ و تاریخ نامه طبری، ج ۳، ص ۹۴۶) (بخش اضافات با ضبط سهره آمده است). این نام تحبیبی مسلماً بخشی از یک نام بزرگ تر است. بر روی یک مهر از دوره ساسانی نامی به شکل Suxr-Adur-Gušnasp آمده است (← Gignoux 1986).

سله. ابوالفضایل موسی بن ... سله اصفهانی (سمعانی، تحبیر، ج ۲، ص ۳۲۳؛ نیز ← بخش دوم این مقاله).



سَنده. ابو محمد عبدالله بن سَنده بن ولید بن ماهان ضَبّی و اسم سنده سعید بود (ابوالشیخ، ج ۳-۴، ص ۲۲۱). عبدالرحمن بن فیض بن سَنده بن ظهر (ابونعیم، ج ۲، ص ۱۱۶). سَنده نام خاص است و در نسب حافظ بن منده هم آمده (ذهبی، ص ۳۸۱). احتمالاً سنده مخفف از سَنده است. سندی (بن شاهک، مسموم‌کننده امام رضا (ع)) هم احتمالاً مخفف دیگری از سَنده است (نیز ← سندیله در شماره ۱۴ همین مجله، ص ۱۰ و سندول، ص ۳ و سندولا، ص ۷).

سوره. محمود بن سوره نیشابوری (سمعانی، تحبیر، ج ۲، ص ۱۰۸)؛ ابوالقاسم اسماعیل بن ... سوره نیشابوری سوری (سمعانی، تحبیر، ج ۱، ص ۸۶)؛ ابوسعید عبدالرحمن بن محمد بن سوره امام ساکن نیشابور (سمعانی، تحبیر، ج ۱، ص ۴۶۶). سماعی در انساب، ذیل سوره، می‌گوید نام خاص است که نام خاندانی معروف شده است؛ ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره ترمذی (درگذشته در ۲۷۹ هجری) (ابن صابونی، ص ۶۹). ابن سوره (عبدالغافر فارسی، مختصر صریفینی، شماره ۱۷۵۷)؛ حسین بن محمد سوره (کچوئی، ج ۳، ص ۱۷۰، به نقل از بحارالانوار و روضات الجنّات، نیز ص ۳۲۵)؛ پیره علی سوره بروی یا بروی (ابن بزّاز، ص ۳۸۰). ابوالفضل سوری بن معتز از بزرگان دربار محمود و مسعود غزنوی که در آستان رضوی تعمیراتی انجام داده و در نیشابور دست به آبادانی‌هایی زده بی‌شک از همین خاندان [نیشابوری] است. این نام به احتمال قوی با Surēn، سورن دوره اسلامی، که نام خاندانی معروف در دوره ساسانی بوده از یک ریشه است. ژینیو این نام را از واژه sura- در اوستا به معنی «قوی» مشتق می‌داند.

شابه. پیره بابا شابه کرانی گیلانی (ابن بزّاز، ص ۱۱۸۴). احتمالاً شاب در این نام مخفف شَابهر (شاپور) باشد. تلفظ شابه نیز شاید «شاپه» باشد.

شَبّره. احمد بن محمد بن شَبّره، شیخ عابد نیشابوری (ذهبی، ص ۳۵۱). شَبّره، به احتمال قوی، مرگب از شَبّر عربی و پسوند مورد نظر است.

شمه. شمس‌الدین کاسه‌گر اردبیلی (ابن بزّاز، ص ۷۶۳). محمد بن حسن بن جعفر بن احمد بن شمه‌الدهخدا (رافعی، ج ۱، ص ۲۴۶). در محدث، ص ۷۵: شیحه). ابوالطیب عبدالرزاق بن شمه تاجر ظاهراً اصفهانی (سمعانی، مشیخه، برگ ۲۹۸). شمه به صورت نام خاص (سمعانی، تحبیر، ج ۲، ص ۷ و ۸). شاید شمه شکل تحبیبی شمس‌الدین باشد، اما این احتمال ضعیف است. بر روی مهری از دوره ساسانی نامی به صورت Šāmag-Rašn در دست است (Gignoux 2003). شاید شمه با جزء اول این نام مرتبط باشد. معنی شامگ معلوم نیست.

شَنَبَه. نام تعدادی ایرانی و غیرایرانی ظاهراً؛ یک تن دینوری و یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم بن شَنَبَه زعفرانی اصفهانی (ابن ماکولا، ج ۵، ص ۸۱). ششویه بن حرّ بن مهران بن شنبه بن آذَه اصطخری اصفهانی (ابن ماکولا، ج ۲، ص ۴۳۵، حاشیه، به نقل از ابن نقطه). ذهبی (ص ۴۰۳) می‌گوید شنبه را به سکون «ن» نیز گفته‌اند. معنی و اصل این نام معلوم نیست، ایرانی است یا غیرایرانی. در میان نام‌های ایرانی نامی به شکل شنبدین هست (← شماره ۱۵ همین مجله، ص ۷). نامی نیز به شکل شنبوله وجود دارد (← شماره ۱۴ همین مجله، ص ۶). نامی نیز به صورت شنبود هست: ابن شنبوذ بغدادی درگذشته در ۳۲۸ هجری. در المختارات من الرسائل (متن چاپی، ص ۱۶) از آسیای شنبادجان نام برده شده است.

شوکه. شوکر، و به قولی شوکه جرجانی (سهمی، ص ۱۸۷). این نام نیز ناشناخته است.

شیده. نام پسر افراسیاب که به گفته فردوسی نام اصلی او پشنگ است:

پشنگ است نامش، پدر شیده خواند که شیده به خورشید رخشنده ماند

(شاهنامه، ج ۴، ص ۱۸۹)

خلیل بن شیده قوهدی (فهرست منتجب‌الدین، ص ۶۳)؛ عبدالواحد بن حمد بن عبدالله مقری سکزی اهل اصفهان، معروف به شیده، درگذشته در ۵۴۲ هجری (سمعانی، تحبیر، ص ۴۹۶). شیده نام خاص هم بوده است (← سماعی، تحبیر، ج ۲، ص ۲۶۸؛ ذهبی ۳۸۱). شیده (مورد دوم در بالا) نیز نام خاص است، اما شیده اول (پسر افراسیاب) و مورد سوم در بالا لقب بوده‌اند. در فارسی میانه Sēdag به‌عنوان نام تحبیبی شکل تحبیبی Sēd است که بر روی چند مهر ساسانی ضبط شده است. شید هم بی‌شک شکل کوتاه‌شده یک نام بلندتر، مانند خورشید، است (← Gignoux 1986).

عباسه: ابو محمد عباس بن محمد بن ابومنصور بن ابوالقاسم عساری طوسی طبرانی واعظ معروف به عباسه، مفقود در واقعه غز در ۵۴۹ (سمعانی، تحبیر، ج ۱، ص ۶۰۳). عباسه در بلدان (یاقوت، ج ۳، ص ۴۸۶) به عبایه تصحیف شده است. عباسه شکل تحبیبی عباس، نام این شخص است.

عبده. عبدالعزیز بن حاجی بن ابوعلی شقابی (یا شقایبی) عارض معروف به ابن عبده (محدث، ص ۴۲). عبده شکل تحبیبی عبدالعزیز است. احتمالاً ابن جلوی عبده زاید باشد.

فاده. پدر زن مزدک (نظام‌الملک طوسی ۱۳۹۸، ص ۲۴۸). محمد بن فاده (جامی ۱۳۷۰، ص ۱۰۶). شاید نام فاده پدر زن مزدک معرّب پاده، از فعل پادن و مخفف نامی مانند Nāšpād و Hupād که در فارسی میانه آمده به‌اضافه پسوند مورد نظر باشد، اما فاده پدر محمد در بالا معلوم نیست همان نام باشد، زیرا «ف» آغاز کلمه اصلی به نظر می‌رسد.

فتحه. شیخ فتحه، (عین‌القضات ج ۱، ص ۹۶، ج ۲، ص ۱۱۹؛ جامی، ص ۴۲۰، شماره ۴۶۲).  
فتحه ظاهراً شکل تحبیبی فتح است.

فلیزه. ابونصر احمد بن محمد بن ابوالقاسم بن فلیزه خوزی اصفهانی، ساکن در خوزیان  
در اصفهان (یاقوت، بلدان، ج ۲، ص ۴۹۵-۴۹۶). فلیزه معلوم نیست چه نامی است. آیا جزء  
آخر آن پسوند تصغیر *-īza* است.

فوره. فیروز بن فوره (مافروخی، ص ۸). فوره بی‌شک املائی عربی پوره است که از پور +  
«ه» ساخته شده است. یکی از درباریان بابک نیز *Puhrag* نام داشته که نام او در کتیبه شاپور  
در کعبه زردشت آمده است. *puhr* همان کلمه پور است (← Gignoux 1986).

فیره. نام یک اصفهانی (سمعانی، تحبیر، ج ۲، ص ۹)، ابراهیم بن محمد بن فیره اصفهانی  
(ذهبی، ص ۹). این نام بی‌شک املائی عربی پیره است. در روی دو مهر ساسانی نیز نامی  
به صورت *pīrag* آمده که شکل تحبیبی *Pīr* است که آن هم به عنوان نام خاص روی یک مهر  
ساسانی ضبط شده است (Gignoux 1986). پیرگ نیز نام سپاهید منطقه جنوب در دوره ساسانی  
است که نامش بر روی یک مهر باقی مانده است (Gignoux 2003).

قبه. محمد بن عبدالرحمن بن قبه رازی (نجاشی، ص ۲۶۵). تلفظ این نام «قبه» است، اما  
عربی نیست و معلوم نیست چه نامی است.

کامه. علی بن کامه (عتبی، ص ۲۳۹؛ جرفادقانی، ص ۵۱)، وصیف کامه از معاصران مقتدر  
عباسی (مسکویه، ج ۵، ص ۷۱). علی بن کامه (ابن فندق، ص ۱۳۲، ۱۳۳، ۲۲۱). بر روی یک مهر  
از دوره ساسانی نامی به شکل *Kām-Ohrmazd* درج شده است (Gignoux 1986). احتمالاً  
کامه شکل تحبیبی نامی مانند این نام است.

کبوده. نام فرستاده تژاو تورانی برای بررسی سپاه ایران که به دست بهرام گودرز اسیر و  
کشته شد (فردوسی ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۶۵-۶۶).

کشه. نام مردی که به نوشته ابن بزّاز در هوا پرواز می‌کرده است (ابن بزّاز، ص ۱۹۳).

کوره. داود بن کوره قمی (ابن شهر آشوب، ص ۴۲؛ طوسی، فهرست، ص ۶۸؛ نجاشی، ص ۱۱۴؛  
کچویی، ج ۳، ص ۱۸۱، به نقل از رجال میرزا و ابن داود و نجاشی). کچویی در صفحه ۱۸۲  
می‌نویسد: در وسائل ذکر شده که کوره نام محل مخصوصی است در قم. او در صفحه ۴۹۹  
همین مطلب را از کلینی نقل کرده است.

گُرازه. گرازه گیوگان، پهلوان ایرانی در شاهنامه. این نام باید شکل تحبیبی نام‌های  
ترکیب‌شده با گراز / براز (> *warāz*)، مانند شهر براز، مهر وراز (در فارسی میانه) و خود وراز  
باشد که بر روی مهرهای دوره ساسانی ضبط شده‌اند.

ماجه. عمارین حسن بن محمد بن ماجه امام (محدث، ص ۵۹)، احمد بن حسن بن یزید ماجه قزوینی، پسر ابو عبدالله ماجه (محدث، ص ۳). در محدث (ص ۲۳) نام پدر این شخص با اضافه کردن بن میان یزید و ماجه نقل شده است. در صفحه ۵۲ نام پسر احمد بن حسن نیز به این صورت ضبط شده است: علی بن احمد بن حسن بن یزید بن ماجه قزوینی. در صفحه ۹۱ بعد از ذکر نام ابو عبدالله محمد بن یزید بن ماجه حافظ قزوینی می‌گوید: به خط ابوالحسن قطان و هبة الله بن زادن دیدم که می‌گوید ماجه لقب یزید پدر ابو عبدالله [محمد] است، و گاهی گفته می‌شود: محمد بن یزید بن ماجه، اما قول اول درست‌تر است. این مطلب عیناً در رافعی (ج ۲، ص ۴۹) هم آمده است: پس در اول این مدخل کلمه این میان یزید و ماجه زائد است، همان طوری که در صفحه ۳ کتاب محدث آمده و ما آن را در بالا نقل کردیم. محدث در اینجا بن را در میان قلاب به متن اضافه کرده است. داودی نیز در طبقات المفسرین (ج ۲، ص ۲۷۳) زیر نام محمد بن یزید بن ماجه می‌نویسد ماجه لقب یزید است. پیدا است او این مطلب را از رافعی نقل کرده است. ابن ماجه ابهری (ذهبی، ص ۴۹۷). ابوالفتح بن ماجه (تجیر، ج ۲، ص ۴۰۴). نوه این شخص اصفهانی است، پس احتمالاً خودش هم اصفهانی است. منظور از قید این مطلب این است که کلمه ماجه در اصفهان نیز رایج بوده است. ماجه احتمالاً مخفف ماهجه (= ماهچه) است. مقایسه شود با مانگه در ادامه و مانگچه در شماره ۱۵ همین مجله (ص ۷-۸) و مانگیل در شماره ۱۴ همین مجله (ص ۹).

ماده. ابوبکر محمد بن محمد احمد بن خزابه بن مادره ابریمی فقیه شافعی سمرقندی که اصل او از مرو است (ابن ماکولا، ج ۲، ص ۴۵۸). مادره معلوم نیست چه نامی است. شاید سغدی باشد.

مازه. آل مازه یا آل برهان خاندانی ایرانی که از اواخر قرن پنجم تا اوایل قرن هفتم در بخارا و ماوراءالنهر (وَرآزروُد) حکومت می‌کردند. احتمالاً مازه یک کلمه سغدی باشد. ماسه. محمد بن عبدالرزاق بن عبدالله بن فرخ بن ماسه بن مازیار بن کشمهان بن کنارنگ («مقدمه قدیم شاهنامه» در هزاره فردوسی، ص ۱۴۴)؛ عیسی بن ماسه از پزشکان قرن سوم. ماسه معلوم نیست چه نامی است. احتمالاً با ماسویه، نام پدر یوحتابن ماسویه، پزشک ایرانی خوزی قرن دوم و سوم، مرتبط باشد.

ماشاده. ابومنصور محمود بن احمد بن ماشاده (ماشاده جد یازدهم ابومنصور است) (سمعانی، تجیر، ج ۲، ص ۲۷۱؛ سمعانی، انساب، ج ۱، ص ۱۶۰). ابوالفتح مسعود بن عبدالواحد بن منصور بن ماشاده معروف به ابن مشرف (ذهبی، ص ۵۹۲). عبدالجلیل رازی

(۴۰۰، ۵۹۲): ابومنصور ماشاده، (ص ۳۷۱): بومنصور ماشاده ساکن اصفهان؛ مافروخی (ص ۲۹): ابوعبدالله بن ماشاده و علی بن ماشاده؛ (آوی، ص ۱۲۲): ابوعبدالله ماشاده، عبدالله علی ماشاده. یاقوت (ادب، شماره ۱۸۳): ابومنصور بن ماشده. ماشده صورت تحول یافته ماشاده است. معلوم می‌شود این شکل از کلمه هم وجود داشته است.

مانگه. ابوالغنائم مانگه زنجانی (رافعی، ج ۴، ص ۱۸. در محدث، ص ۶۲: ماکده). مانگ در مازندرانی و بعضی گویش‌های مرکزی و غربی معادل «ماه» است. نیز مانگدیم به معنی «ماهر» است. ممکن است مانگه شکل تحبیبی مانگدیم باشد.

مته. احمد بن محمد بن علی بن مته طیرانی شیخ ابن مردویه از قریه طیران [اصفهان] (ذهبی، ص ۴۱۷). مته شکل تحبیبی محمد است. متویه نیز تحبیبی دیگر محمد است.

مرداسه. احمد بن مرداسه قزوینی (محدث، ص ۱۰). آیا مرداسه شکل تحبیبی مرداس عربی است؟ در رافعی (ج ۲، ص ۲۶۲) به جای مرداسه، «مردانیه» آمده که مسلماً تصحیف مردانیه (مردان‌یه) است. در میان نام‌های دوره ساسانی نام‌هایی مانند مردبه، پسان‌یه (پس = پسر)، و یزدان‌یه هست.

مرده. محمد بن مرده بن رستم (ابوالشیخ، ج ۳ و ۴، ص ۱۶۷) علی بن احمد بن مرده کاری (کار از روستاهای اصفهان است) (ذهبی، ص ۵۳۹). مرده صورت تحول یافته مردگ پهلوی است که بر روی چند مهر از دوره ساسانی حک شده است (Gignoux 1986; Gignoux 2003). احمد مره. سنگ مشهد علی بن موسی الرضا به تاریخ ۵۱۶، عمل احمد مره (فصلنامه فرهنگ یزد، شماره ۳۱، تابستان ۱۳۸۶، ص ۶۵): ابوالقاسم عبدالرحمن بن احمد مره یمانی (محدث، ص ۳۹).

مله، مله. ابوعثمان اسماعیل بن محمد بن مله اصفهانی (حاشیه ابن صابونی، به نقل از تاریخ ابن‌نجار، نقل شده در المستفاد، برگ ۴۹). محمد بن اسحق بن مله مسوحی (ابوالشیخ، ج ۳ و ۴، ص ۱۷۲). مله معلوم نیست چه نامی است.

مملوسه. «حَیْز (= ناحیه) [متعلق به] حسن بن سعد بن ملک. مردم او: میلوویه و مملوسه و غیرهم» (قمی ۱۳۱۳، ص ۱۵۹؛ قمی ۱۳۸۵، ص ۳۹۹). مملوسه احتمالاً از مَمَل، کوتاه‌شده محمد با پسوند -al و پسوند -ūs / -ōs و پسوند -a (= -a) ساخته شده باشد. نیز ← ممولسه در زیر.

ممولسه. حسین بن ممولسه ورامینی (منتجب‌الدین، ص ۵۹، شماره ۱۲۴؛ همو، چاپ محدث، ص ۵۶، شماره ۱۲۴ و ص ۱۱۲، شماره ۴۲۹: محمد بن ابوالحسن بن ممولسه). در حاشیه صفحه ۵۶ گفته شده: «در نسخه اجازات: مهرسه؛ در امل الآمل [شیخ حرّ عاملی]: همولسه». در

ریاض العلماء افندی (ج ۵، ص ۴۵۲) نیز ابوالحسن هموسه فرزادی (= فرحزادی)؛ ظاهراً این نام مموس + پسوند ه است که در منبع زیر آمده است: رافعی (ج ۲، ص ۱۲): مموس؛ محدث (ص ۸۹): محمدبن ... عبدالرحمن بن مهوس.

جزء اول مموس ظاهراً کوتاه‌شده محمد و جزء دوم آن پسوند  $\bar{u}s$  /  $\bar{o}s$  است. اما  $\bar{o}s$  /  $\bar{u}s$  چه پسوندی است: در فارسی میانه پسوند  $\bar{o}s$  در سه نام  $\bar{P}\bar{a}\bar{b}\bar{o}s$ ،  $\bar{T}\bar{a}\bar{t}(a)\bar{r}\bar{o}s$  و  $\bar{T}\bar{i}\bar{r}\bar{o}s$  دیده می‌شود که ژینیو آن را مأخوذ از یونانی می‌داند، اما قرض گرفتن یک پسوند از یک زبان خارجی بدون قرض گرفتن پایه پسوند به مقدار وسیع تقریباً نادر است، اگر ناممکن نباشد. ممه. اسماعیل بن ممه بن سری بجلی (رافعی، ج ۲، ص ۳۰۴؛ محدث، ص ۱۴: اسماعیل بن محمدبن سری عجلی). ممه شکل تحبیبی محمد است. مقایسه شود با ممک (شماره ۱۳، ص ۲۰) و ممان و مملان (شماره ۱۵، ص ۱۶ و ۱۷) و ممویه (محدث، ص ۸۰).

ممیسه. شرف‌الدین ابوطاهر ممیسه قمی (نجم‌الدین ابوالرجاء قمی، ص ۱۱۵، ۳۳۰؛ منشی کرمانی، ص ۵۹)؛ در راحة الصدور (راوندی، ص ۱۶۷) و سلجوق‌نامه (ظهیری، ص ۶۹) این نام به صورت مامیسا آمده است. احتمالاً این نام با مموس و مموسه ارتباط داشته باشد. شاید جزء اول این نام هم مخفف محمد و  $\bar{I}s$ ، ظاهراً مبدل  $\bar{o}s$  /  $\bar{u}s$  باشد. اگر مامیسا اصیل و ممیسه مخفف آن باشد، احتمالاً جزء اول آن مام به معنی «مادر» باشد. به نوشته منشی کرمانی، وی اهل روستای بیدهند (از بخش قهستان قم) کنونی بوده است.

مهره. ابوالفضل حمدبن احمدبن حسن بن احمدبن محمدبن مهره اصفهانی (پانویس ابن‌ماکولا، ج ۱، ص ۳۸۲، نقل از ابن‌نقطه؛ نیز سمعانی)؛ ابومسعود عبدالجلیل ... بن شهرمردبن مهره حافظ معروف به کوتاه اصفهانی (ابن‌ماکولا، ج ۱، ص ۳۸۳، پانویس)؛ شهرمردبن مهره بن اصفهانی (سمعانی: تحبیب، ج ۱، ص ۴۳۲)؛ ابوعبدالله محمدبن عبیدالله بن حسن بن احمدبن حسن بن احمدبن محمدبن مهره حداد اصفهانی (سمعانی، تحبیب، ج ۲، ص ۱۴۷)؛ از اجداد ابوعلی حداد و عبدالوهاب بن محمدبن علی بن مهره ... و از اجداد ابومسعود عبدالجلیل بن محمد کوتاه حافظ (سمعانی، تحبیب، ج ۱، ص ۱۷۷؛ ذهبی، ص ۶۱۸)؛ ابوعمر عبدالوهاب بن محمدبن مهره (سمعانی، تحبیب، ج ۱، ص ۱۷۸). مهره باید شکل تحبیبی نام‌هایی مانند مهرداد، مهر بخت، مهرشاه و جز آن‌ها باشد.

مهیسه قمی (عبدالجلیل رازی، ص ۲۲۰). تصحیف ممیسه است، ← ممیسه. میله. بنیمان بن حسن بن میله (مقدمه منتجب‌الدین، ص ۱۳)، ابواحمد غانم بن ... محمدبن میله خیاط میلی اهل اصفهان (سمعانی، تحبیب، ج ۲، ص ۹-۱۰). این نام معلوم نیست چه نامی است. آیا جزء آخر آن همان پسوند  $\bar{I}l$ -a است؟

واره. ابوالحسن معروف به واره (مافزوخی، ص ۲۹؛ آوی، ص ۱۲۲)؛ ابوعبدالله محمدبن مسلم بن واره رازی (خلیلی، ص ۲۲۵). واره رازی (سمعانی، انساب، ج ۱۳، ص ۲۵۵). ظاهراً این نام صورت تحول یافته Wārag باشد که بر روی چند مهر ساسانی حک شده است. ژینیو (Gignoux 1986) وار را با تردید به معنی «قلعه» می‌داند.

ونکروذه. احمدبن محمود ونکروذه (مافزوخی، ص ۳۳)؛ [احمد بن] محمود [و] ونکروذه (آوی، ص ۱۲۵). ونکروذه معلوم نیست چه نامی است. نسخه انجمن همایونی آسیایی: دنکروذه.

یانه. ابن یانه محمودی (سمعانی، انساب، ج ۱۲، ص ۱۲۵). سماعنی در مدخل یانی می‌گوید نسبت به یانه نیای ابوبکر عبدبن ابوالعباس محمدبن محمودبن مجاهدبن خلفبن یانه بن کلاب مؤذن زاهد یانی نسفی و علی بن عبدالرحمن ... بن یانه (سمعانی، ج ۱۳، ص ۴۷۹). یزده. ابوعبدالله احمدبن محمدبن حسین بن یزده اصفهانی معروف به ملنجی (ابن ماکولا، ج ۱، ص ۲۳۵؛ ذهبی، ص ۶۶۷). محمدبن مسعودبن یزده (ذهبی، ص ۶۶۷). نیز ← ابن نقطه (ج ۶، ص ۲۵۲-۲۵۳) که از شش محدث اصفهانی با این نام نام برده است. یزده شکل تحبیبی نام‌هایی مانند یزداد، یزدشاپور، و یزدان‌بخت است. شکل فارسی میانه این نام Yazdag است که بر روی یک مهر از دوره ساسانی حک شده است.

یوسه. احمدبن محمدبن یوسه اصفهانی. حمزه [اصفهانی] در کتاب اصفهان او را از جمله ادبای اصفهان شمرده است (صفدی، ج ۷، ص ۳۹۲). در نسخه «ت» صفدی به جای «یوسه»، یوسف آمده. پس «یوسه» باید یوسه خوانده شود که شکل تحبیبی یوسف است. یوغه. ابوالفخر سعدبن ... عبدالرحمن بن یوغه همدانی (سمعانی، تحبیر، ج ۱، ص ۲۹۶).

یوغه معلوم نیست چه نامی است. آنچه تا اینجا آورده شد اساساً نام‌هایی بود که تصور می‌شد شکل تحبیبی یک نام مشخص اند که با پسوند ه همراه شده‌اند. پاره‌ای از این‌ها به‌عنوان نام خاص استعمال شده‌اند، اما گروهی دیگر ظاهراً به‌صورت لقب استعمال شده‌اند. در کنار این نام‌ها تعدادی کلمه دیگر ساخته شده با پسوند ه هست که معلوم نیست از چه نام‌هایی گرفته شده‌اند و به تصریح منابع مورد استفاده به‌عنوان شهرت یا لقب اشخاص مورد بحث به‌کار می‌رفته‌اند. ما در زیر فهرستی کوتاه از این القاب به‌دست می‌دهیم.<sup>۱</sup>

۱. در میان نام‌ها و تحبیبی‌ها و القابی که نگارنده جمع‌آوری کرده لقب‌هایی هست که هیچ پسوند در ساخت آن‌ها به‌کار نرفته و معنی خیلی از آن‌ها هم مشخص نیست. این لقب‌ها باید موضوع مقاله دیگری قرار گیرد.

آیه. ابویعقوب یوسف بن یزاد بن فنجویه استرآبادی معروف به آیه (سهمی، شماره ۱۱۷۳، ۱۰۰۴). بعید است که این لقب همان کلمه معروف عربی باشد، هرچند باید جایی برای این احتمال گذاشت.

آیه. ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن خیره طیان اصفهانی ملقب به آیه (ابن ماکولا، ج ۱، ص ۱۱).

اوشته. لقب عبدالله جشنسفیار (قمی ۱۳۱۳، ص ۱۰۳).

بُسه. ابوعبدالله محمد بن ابوالفضل بن ابوالحسن اصفهانی معروف به بُسه (ابن ماکولا، ج ۱، ص ۲۷۷-۲۷۸، پانویس، نقل از ابن نقطه).

رورده. ابومحمد عبدالله بن محمد معروف به رورده بلخی، از صدور دولت آل ناصر (عوفی، ص ۲۸۲). نفیسی می‌گوید «در برخی از سفینه‌ها و تذکره‌های دیگر شهرت وی ... روده نوشته شده است. به همین جهت پندارم که روده درست باشد» (همان، ص ۶۷۳). یادآور می‌شود که در عرفات العاشقین (ج ۱، ص ۱۶۸) نیز رورده آمده که ظاهراً از عوفی گرفته است. زرده. لقب حاجی نجم‌الدین اردبیلی (ابن بزّاز، ص ۶۷۶). این کلمه از واژه زرد ساخته شده است.

زفره. ابوبکر محمد بن احمد بن علی سفید اصفهانی معروف به زفره (سمعانی، تحبیر، ج ۲، ص ۶۷). در شذرات الذهب (ج ۴، ص ۱۰۴، نقل پانویس سماعی): ابن زفره. زنجه. لقب احمد بن عیسی قزوینی (محدث، ص ۷؛ خلیلی، ص ۲۴۲؛ رافعی، ج ۲، ص ۲۱۴). مقایسه شود با زنجویه.

سبّه. ابوجعفر محمد بن اسماعیل. لقب اسماعیل سبّه است (ابوالشیخ، ج ۳ و ۴، ص ۱۵۸). سلّه. ابوطیب محمد بن محمد بن ابراهیم بن سلیمان اصفهانی معروف به سلّه، متولد در حدود ۴۷۰ هجری (سمعانی، تحبیر، ج ۱، ص ۴۳۱). ابوطیب محمد بن ابراهیم بن سلیمان اصفهانی معروف به سلّه (سمعانی، تحبیر، ج ۲، ص ۲۰۸). شاید سلیمان معروف به سلّه است و سلّه شکل تحبیبی سلیمان باشد.

سلّه. لقب ابوالطیب محمد بن احمد بن سلیم اصفهانی (مشیخه سماعی، برگ ۲۹۹). آیا سلّه لقب سلیم نیست؟ ابوالفضایل موسی بن ... سلّه اصفهانی (سمعانی، تحبیر، ج ۲، ص ۳۲۳).

سوده. حمد بن ابوالفتح بن ابوبکر معروف به سوده اصفهانی (ابن ماکولا، ج ۴، ص ۳۹۸، پانویس، نقل از استدراک).



سوسه. لقب محمد ابوجعفر از ساداتی که اعقاب او در قزوین و موصل و مامطیر (بابل) اند (فخر رازی، ص ۱۳۰؛ علوی عمری، ص ۱۷۷).

سیوذه. ابوشکر حمد بن ابوالفتح ... حُرّانی اصفهانی به سیوذه (سمعانی، تحبیر، ج ۱، ص ۲۴۶). پانویس سمعانی: در وفیات: معروف بسیوره.

شاذه. ابراهیم بن عبدالعزیز بن ضحاک مدینی معروف به شاذه (ابوالشیخ، ج ۲، ص ۲۸۰). حسن بن عطاء بن یزید ملقب به شاذه (ابوالشیخ، ج ۳ و ۴، ص ۳۵). حامد بن مسبور بن حسین معروف به شاذه (ابونعیم، حلیة الاولیاء، ج ۱۰، ص ۳۹۴). ابوالحسن حامد بن مساور بن یزید هلالی مؤذن جامع مدینه، معروف به شاذة مؤذن، درگذشته در ۲۵۰ هجری (ابونعیم، ج ۱، ص ۲۹۲). ج ۲، ص ۳۴۵: معروف به شاذة بن عبدکویه).

شیره. علی بن محمد وشابی (وثابی، وشانی) قاشانی (= کاشانی) معروف به شیره (ابوجعفر طوسی، ج ۳، ص ۸۷۹).

شیکه. عبدالرحمن بن محمد بن سعید قزوینی معروف به شیکه (محدث، ص ۴۰).  
فاره. محمد بن مسلم بن عثمان بن عبدالله رازی معروف به ابن فاره (محدث، ص ۸۹). آیا فاره عربی و به معنی «موش» است؟

کورجه. ابو عبدالله محمد [بن] ابوالفتح سعد بن احمد بن ابوالقاسم عبدالله خرقی اصفهانی معروف به کورجه، اهل اصفهان. او را در آنجا دیدم (سمعانی، تحبیر، ج ۲، ص ۱۲۲-۱۲۳).

کذه. ابونصر کذه (مافروخی، ص ۳۳؛ آوی، ص ۱۲۵). احتمالاً کذه در اینجا به معنی «خانه» نباشد.

ککجه. نورالدین ککجه رئیس همدان (جرفاذقانی، ص ۴۲۹).

لرّه. محمد بن لرّه حاسب، اهل اصفهان (ندیم، ۲۰۰۹، ج ۲، بخش ۱، ص ۲۵۶؛ قفطی، تاریخ‌الحکما، ترجمه فارسی، ص ۳۹۲؛ ابونعیم، ج ۱، ص ۱۶). بندار بن عبدالحمید بن لرّه. لرّه لقب پدرش است. وی اهل جبل بوده است (قفطی، ج ۱، ص ۲۵۷).

لُغْذَه / لگْذَه (اصل: لکْذَه). لُغْذَه اصفهانی (ندیم، ۲۰۰۹، ج ۱، ص ۲۴۸)؛ ابوعلی لُکْذَه (نجم‌الدین قمی، ص ۱۲۳). [صحیح لُکْذَه است]؛ حسن بن عبدالله اصفهانی معروف به لکْذَه (یاقوت، ادب، ج ۲، ص ۸۷۳، شماره ۴۲۰)؛ سیوطی (ص ۴۱۳)؛ لُغْذَه؛ صفدی (ج ۱۲، ص ۸۶-۸۷)؛ لُغْذَه و لکْذَه؛ قفطی (انباء، ج ۳، ص ۴۳)؛ لُغْذَه. ظاهراً تلفظ اصلی این لقب لُکْذَه / لُغْذَه به فتح «گ / غ» است، زیرا در صورت سکون «گ / غ» تلفظ «ذ» موردی ندارد.

مَنده. محمدبن یحیی بن منده (ماقرّوخی، ص ۲۹، ۳۰؛ آوی، ص ۱۲۳، ۱۲۴)، یحیی بن عبدالله بن منده (ابن جوزی، ص ۱۰۰)؛ محمدبن عبدالعزیز بن محمدبن محمودبن سهل بن مَنده تمیمی اصفهانی نحوی معروف به سیبویه (قفطی، ج ۳، ص ۱۶۹). اسم منده ابراهیم است (ابن ماکولا، ج ۱، ص ۳۳۱)؛ اسم منده ابراهیم است و منده لقب او است (ابن خلکان، ج ۶، ص ۱۶۸، شماره ۷۹۵). ابویعقوب اسحاق بن منده کرجی مقری (محدث، ص ۶۴). ابوعمر و عبدالوهاب بن عبدالرحمن بن اسحاق بن محمدبن منده اصفهانی (صریفینی ۱۴۰۳ هجری قمری / ۱۳۶۲ هجری شمسی، ص ۵۳۸، شماره ۱۱۷۴). مقایسه شود با مندوله (همین مجله، شماره ۱۴، ص ۶ و مندویه).

میره. میره عبدالسلام (عطار، مصیبت‌نامه، ص ۲۲۴، ب ۲۳۲۷). وی از مشاهیر واعظان بوده. ابن عساکر در مشیخه نام او را محمدبن عبدالسلام بن ابوالحسن ابوسعید معروف به امیرچه واعظ آورده است (شفیعی کدکنی، تعلیقات مصیبت‌نامه، ص ۵۸۴). شفیع می‌گوید امیرک، میره، ... از قبل از اسلام در میان ایرانیان رواج داشته است، اما امیر کلمه عربی است، چگونه قبل از اسلام در میان ایرانیان رواج داشته است؟ در فارسی میانه mērag به معنی مرد جوان و شوهر است و با امیر عربی ارتباطی ندارد. چنان‌که ابن عساکر نوشته، لقب این واعظ امیرچه (= امیرچه) بوده که شکل تحبیبی امیر است (← ج ۱۵ همین مجله، ص ۶). پس میره اینجا با میرک پهلوی که در فارسی به میره تبدیل شده ارتباط ندارد و مخفف امیره، شکل تحبیبی امیر، است (نیز ← اسرارالتوحید، ج ۲، ص ۶۸۹). میره نیشابوری (انصاری هروی، ص ۵۴۰؛ جامی، ص ۲۷۰). ابویعقوب یوسف بن احمد بن عبدالله لجامی غزنوی معروف به میره، اهل غزنه (سمعانی، تحبیر، ج ۲، ص ۳۸۶).

ناقه. ابوعبدالله محمدبن اسحاق بن سلام خوارزمی معروف به ناقه (ابن ماکولا، ج ۱، ص ۴۹۱). نمی‌دانم ناقه اینجا همان کلمه عربی است یا کلمه‌ای فارسی یا خوارزمی.

ورزده. ابوالفتح معروف به ورزده (ماقرّوخی، ص ۳۵؛ آوی، ص ۱۲۶). ور در این لقب ظاهراً شکل گفتاری بر به معنی «روی» و «رخ» است و ورزده یعنی «کسی که روی او زرد است». در این صورت پسوند آن پسوند معروف به «پسوند تعریف» است، اما در نسخه انجمن آسیایی همایونی بریتانیا «ورزده» ضبط شده است (Browne 1901, p. 683).

وله. ابوحفص عمر بن ابراهیم بن محمد جوزدانی معروف به وله، اهل جوزدان اصفهان (سمعانی، تحبیر، ج ۱، ص ۵۱۴).

## منابع

- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن (۱۹۷۱)، کتاب القصاص و المذکرین، به کوشش مارلین سوارتز (Merlin Swartz)، دارالمشرق، بیروت.
- افشار، ایرج (۱۳۷۴)، یادگارهای یزد، ج ۱، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ دوم.
- افندی، میرزاعبدالله (۱۴۰۱ هجری قمری)، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، به کوشش سید احمد حسینی اشکوری، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- اوحدی بلیانی، تقی‌الدین محمد (۱۳۸۹)، عرفات العاشقین و عرصات العارفين، به کوشش ذبیح‌الله صاحبکاری و آمنه فخر احمد، تهران، میراث مکتوب.
- جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر (منسوب به) (۱۹۱۴/۱۳۲۲)، کتاب التاج فی اخلاق الملوك، قاهره مطبعة الامیریه، (نام این کتاب اخلاق الملوك است و مؤلف آن را حارث بن محمد تغلبی دانسته‌اند).
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر (۱۳۴۵)، ترجمه تاریخ یمینی، به کوشش جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- دانش‌پژوه، محمدتقی (۱۳۴۸)، فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- داودی، شمس محمدبن علی (بی‌تا)، طبقات المفسرین، به کوشش عده‌ای از علمای بیروت، دارالکتب العلمیه.
- رازی، فخرالدین محمدبن عمر (۱۳۵۴)، التحبیر فی علم التعبیر، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- راوندی، محمدبن علی بن سلیمان (۱۹۲۱)، راحة الصدور و آیه السرور، به کوشش محمد اقبال، لیدن، بریل.
- روملو، حسن (۱۹۳۱)، احسن التواریخ، به کوشش سدان بروده (Baroda)، چاپ افست، تهران، صدر، ۱۳۴۷.
- ابوالمجد محمدبن مسعود تبریزی (۱۳۸۰)، سفینه تبریز، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن (۱۴۲۵-۱۴۲۶)، بُغیة الوُعاة، به کوشش محمد عبدالرحیم، بیروت، دارالفکر.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۸۱)، «درباره نام امین‌الدین حاج بله»، مجله نامه بهارستان، شماره ۷ و ۸، سال ۴، صفحه‌های ۲۷۷-۲۷۹.
- ظهیرالدین نیشابوری (۲۰۰۴)، سلجوق‌نامه، به کوشش ای. ایچ. مورتن، انتشارات بنیاد یادگار ای. دابلیو. گیب.
- عوفی، سدیدالدین محمد (۱۳۳۵)، لباب‌الالباب، به کوشش سعید نفیسی، تهران، محمدعلی علمی.
- عین‌القضات همدانی (۱۳۵۰)، نامه‌های عین‌القضات، جلد ۱، به کوشش علی‌نقی منزوی و عقیف عسیران، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- عین‌القضات همدانی (۱۳۷۴)، نامه‌های عین‌القضات، جلد ۲، تهران، منوچهری، چاپ دوم.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق و دیگران، تهران، بنیاد دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

قفطی، جمال‌الدین (۱۳۶۹ هجری قمری / ۱۹۵۰ میلادی)، انباه الرّواة علی انباه النّحاة، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالکتب المصریة.

قفطی، جمال‌الدین (۱۳۴۷)، ترجمه تاریخ‌الحکما، به کوشش بهین دارابی، تهران، دانشگاه تهران.  
قمی، نجم‌الدین ابوالرجاء (۱۳۸۹)، ذیل نفثة‌المصدر، به کوشش حسین مدرس‌ی طباطبایی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (چاپ اول این کتاب با نام تاریخ‌الورزاء به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه در ۱۳۶۳ در ردیف انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی به چاپ رسیده‌است).

مجم‌التواریخ و القصص (۱۳۹۹)، به کوشش اکبر نحوی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.  
محمدبن منور (۱۳۶۵)، اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابوسعید، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه، دو جلد، جلد دوم: تعلیقات و فهرست‌ها.

مینوی، مجتبی (۱۳۵۶)، «توضیحات رشیدیة»، یادگارنامه حبیب یغمایی، به کوشش غلامحسین یوسفی - محمدابراهیم باستانی پاریزی - ایرج افشار، تهران، توس، صفحه ۳۴۶-۳۶۱.

ندیم، محمدبن اسحاق (۲۰۰۹)، الفهرست، به کوشش ایمن فؤاد سید، لندن، الفقران.  
نظام‌الملک طوسی، حسن‌بن علی (۱۳۹۸)، سیرالملوک (سیاست‌نامه)، به کوشش محمود عابدی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

Brown, E. G. (1901), "Account of a rare manuscript, History of Isfahan", *Journal of the Royal Asiatic Society*, pp. 411-446, 661-704.